

از پوهندوی شیما غفوری

06-03-2012

من از فمینیست های نیستم، که بر ضد مرد ها باشم. اما در این سروده ام کوشیده ام تا گوشه‌ای از حقایق جامعه ما را بازگو کنم. با این سروده آرزویم منحیث یک هموطن از خواننده گرامی این است، که بخاطر رنجهای بیشمار زنان کشوری که در ماه مارچ در این مورد باندیشد که کدام پندار، گفتار و کردار ایشان میتواند منتج به تباهی و کدام هم به صلاح جامعه ما منتج شود.

گله زنان از مردان

کاش که بتابد گهی خورشید صلح

قوتم افزون شود از دید صلح

صلحی که او مهر و صفا آورد

فرصت ایجاد و بقا آورد

تا وطن گشته شود خانه ام

نظم و قرارش سر و سامانه ام

خادم او دختر با غیرتش

تا شومش شوکت جان و تنش

جان بفشانم پی عمران او

نم بزدایم زدوچشمان او

خنده گل زیب لبانش کنم

از سر مهر تازه جوانش کنم

وہ اگر مرد وطن ره دهد

سنگ موانع به ره ام مڤگند

گر به زبان گویم زبان سوزدم

ورنه میان استخوان سوزدم

مرد وطن کرده وطن را تباه

فرقی نباشد به چه نام وچه راه

اوبکشاند رمه را هرطرف

نعره زند بی هدف و با هدف

گاهی چی الوانی کتاب آورد

گاهی سیاهی و حجاب آورد

باری یکی دوست، دگر دشمنش

باری عد و ش گشته، چو جان و تنش

گاهی یکی روسی رفیقش شود

باری ز امریکه نفر آورد

بین خود هم در زدن و کندن اند

با قلم و صحبت و تلواری چند

ایزد حق کاشکه خمیرش کند

آدم نو تازه ضمیرش کند

تا بشناسد گنه و مرز خویش

تبدیلی آرد به ره و طرزخویش

تا نگرد سوی زنان چون بشر

حق بدهد تا که ببندند کمر

واکند آن قفل و طناب زنان

از ید و از پا و زچشم و زبان

تا زن افغان بنماید بنا

همره مردان وطن ملک ما

